

علی الهی

چکیده

گفتارهای علوم قرآنی با وجود آنکه بسیار گسترده شده، اما تعریف درستی از آن در دست نیست. این امر سبب شده است تا جایگاه و نقش علوم قرآنی در علوم اسلامی (فقه، کلام و اخلاق) نادیده انگاشته شود. از این رو کارایی علوم قرآنی در فرایند استنباط حکم از آیات قرآن در ابهام قرار گرفته و تبیین نشده است. امروزه گفتارهای علوم قرآنی کاربردی در فرایند استنباط ندارد و تلاش‌ها در این جهت ناکام مانده است.

کلید واژه‌ها: علوم قرآنی، فرایند استنباط، علوم اسلامی.

بر خود لازم می‌دانم در ابتدای این گفتار، از مرحوم آیه الله معرفت یاد کنم که سودای مرجعیت را به کناری وانهاد، علوم قرآنی را از فراموش‌خانه حوزه و دانشگاه بیرون آورد و جان تازه‌ای در کالبد علوم و تاریخ قرآن دمید و برای رهپویان این دانش، چراغ روشنی گشت.

علوم قرآنی مانند هر دانش دیگری، پس از دوره فربه شدن درونمایه، نیازمند بازنگری در ساختار و نیز نگاه تازه به هدف پی‌ریزی گفتارها دارد. با فربه شدن این دانش و گسترش گفتارهای آن، بایستی نگاهی اساسی به هدف پرداخت موضوعات علوم قرآنی انداخت. این نگاه به هدف و پی‌جویی آن، ما را برای بسامان کردن ساختار این دانش، یاری خواهد داد.

علوم قرآنی در خانواده بزرگ علوم اسلامی رشد کرده است. از این رو بیان دورنمایی از علوم اسلامی، ضروری می‌نماید.

در گفتمان مشهور، علوم اسلامی به سه دسته تقسیم و نامیده می‌شود:

۱- فقه اسلامی ۲- کلام اسلامی ۳- اخلاق اسلامی

از آن‌جا که این دانش‌ها در تمدن اسلامی بارور شده‌اند و مسلمانان بدان‌ها پرداخته‌اند و نیز بر مدار وحی و سخن معصومان (علیهم السلام) استوار می‌گردد، پسوند «اسلامی» بر آن‌ها نقش بسته‌اند.

از این سه دانش، به ترتیب باید و نبایدهای رفتاری (احکام)، باورهای فکری (عقاید) و احساس‌های درونی (اخلاق) به ثمر می‌رسد.

در اصطلاح، از این علوم، مجموعه «معارف» تولید می‌شود. پرسش از نسبت علوم قرآنی با این سه دانش به‌ویژه فقه اسلامی است. ناگزیر برای جست‌جوی پاسخ، به تعریف علوم قرآنی پرداخته می‌شود.

افسوس آنکه دانشمندان علوم قرآنی و بزرگی چون آیه الله معرفت به این امر مهم و کلیدی توجهی نکرده‌اند.

هر دانشی ابتدا باید به تعریف خود بپردازد تا هویت جداگانه آن روشن شود و دیگران از مسائلی که در آن دانش، مورد بررسی قرارخواهد گرفت آگاهی یابند و بین مسائل و هدف دانش نسبت برقرار کنند؛

اما کتاب گرانسنگی مانند التمهید ابتدا از وحی آغاز کرده و با تعریف نکردن علوم قرآنی و نشان ندادن گستره‌ی گفتارهای آن، در دام نداشتن یک ساختار منطقی و در هم آمیختگی موضوعات افتاده‌است؛ دامی که هنوز علوم قرآنی نتوانسته خود را از آن برهاند.

نمایه کلی موضوعات التمهید به ترتیب ذیل است:

- وحی و قرآن

- نزول قرآن و شناخت اسباب نزول

- تاریخ قرآن

- قرائت و قاریان

- ناسخ و منسوخ در قرآن

- محکم و متشابه در قرآن

- اعجاز قرآنی

گفتارهای پیرامون موضوعات، در شش جلد به صورت گسترده فراهم آمده‌است که در واقع از کلام اسلامی، تاریخ قرآن، اصول فقه و برخی گفتارهای سنت علوم قرآنی و همیشگی - که یادگار تلاش‌های عالمان اهل سنت است - سخن رانده شده است.

آن‌گاه که علوم قرآنی تعریف و تبیین موضوعی نشود، با این‌گونه آشفتگی مواجه هستیم. رابطه این گفتارها و موضوعات با تفسیر آیات قرآن روشن نیست، چه رسد به بیان نقش علوم قرآنی در علوم اسلامی به‌ویژه فقه!

در ادامه، این ادعا را پی می‌گیریم که هیچ یک از گفتارهای علوم قرآنی، به کار استنباط نمی‌آید و این دانش به دست خویش، سبب انزوا نزد فقیهان گشته است. کاستی علوم قرآنی در تعریف نکردن خود، جایگاه این دانش را در فرایند استنباط به ابهام می‌گذارد.

هنگامی که علوم قرآنی به درستی تعریف نمی‌گردد، هدف از پرداختن بدان نیز روشن نمی‌شود. علوم قرآنی اگر در خانواده علوم اسلامی پدید آمده و بارور شده‌است باید نتیجه این همه گفتارهای بیان شده در این دانش، در علوم اسلامی (فقه، کلام و اخلاق) نمایان شود.

اگر هیچ انسجام و رابطه‌ی داد و ستدی میان علوم قرآنی و علوم اسلامی نباشد، نگاه ما همواره به این دانش، «کلامی صرف» یا «مستشرقانه» خواهد بود.

«اعجاز، وحی و تحریف ناپذیری» در تبیین، توضیح و دفاع از گزاره‌های دینی در یک سخن در کلام اسلامی جای می‌گیرد.

گاهی نیز قرآن را یک پدیده‌ی تاریخی می‌انگاریم و کاوش‌های خود را پیرامون آن به صورت پدیدار شناختی مطرح می‌کنیم. این رویکردی مستشرقانه به قرآن است. این دو نگاه تجریدی از علوم اسلامی، سبب می‌شود فقه اسلامی در فرایند استنباط خود از آیات، خود را بی‌نیاز از علوم قرآنی انگارد.

برخی از پژوهشگران علوم قرآنی و شاگردان مرحوم آیه الله معرفت تلاش کرده‌اند تعریفی از این دانش ارائه دهند. به این تعریف‌ها نگاهی می‌اندازیم:

۱- «علوم قرآنی به مجموعه‌ای از علوم اطلاق می‌گردد که برای فهم و درک قرآن مجید به عنوان مقدمه فرا گرفته می‌شود. به بیان دیگر، مباحثی که قبل از تفسیر قرآن و فهم آیات الهی، آشنایی با آن‌ها برای هر مفسر و محقق لازم است، مجموعه‌ی مباحث علوم قرآنی را تشکیل می‌دهند. زرقانی در تعریف آن می‌گوید:

«مباحثی است متعلق به قرآن در جهت نزول قرآن، ترتیب، جمع، کتابت، قرائت، تفسیر، ناسخ و منسوخ و نظایر آن‌ها.»^۱

روشن است چنین تعریفی از علوم قرآنی حد و مرز مشخصی را برای مسائل قابل توجه در این علم بیان نمی‌کند و از این روست که بعضی شمار انواع این علوم را پنجاه، برخی هشتاد و دیگری چهارصد و یا حتی بیشتر از آن ذکر نموده‌اند.^۲

۲- «علوم و فنون قرآنی، مجموعه‌ای از دانش‌ها و مهارت‌هایی است که برای شناختن و شناساندن هر چه بهتر و عمیق‌تر قرآن کریم پدید آمده‌اند. قرآن پژوهان تعریف‌های بسیار و گوناگونی از علوم قرآنی دارند. برخی این علوم را شامل مجموعه‌ای از مسائل دانسته‌اند که درباره قرآن کریم بحث می‌کند؛ مانند نزول قرآن، نگارش آن، ترتیب آیات در مصاحف، ویژگی و اهداف قرآن، ناسخ و منسوخ قرآن و...»^۳؛ برخی نیز علوم قرآنی را علمی دانسته‌اند که درباره حالات و عوارض ذاتی و اختصاصی «قرآن کریم» بحث کرده و موضوع در تمامی آن‌ها قرآن است.^۴ گاهی نیز پیشینیان مرادشان از «علوم قرآنی» دانش‌های برآمده از درون قرآن بوده است و نه علوم و مباحث متعلق به قرآن کریم.

^۱ - مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۷.

^۲ - جوان آراسته، حسین، درسنامه علوم قرآنی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۲۹.

^۳ - صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، ۱۰ و نیز رک: زرقانی، مناهل العرفان، ۲۳/۱ و زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ۳۳/۱.

^۴ - صالحی کرمانی، درآمدی بر علوم قرآنی، ص ۱۸.

از این رو، دامنه و قلمرو آن را نامحدود و بیشمار گرفته‌اند.^۵ چنانکه ملاحظه شد، برخی علوم قرآنی را از طریق موضوعات و مسائل ویژه آن و برخی نیز با توجه به عنایت و نتیجه آن، یعنی دانش‌ها و معارفی که می‌توان از آنها به عنوان پیش نیاز فهم و تفسیر قرآن یاد کرد، برخی نیز به اعتبار موضوع، تعریف کرده‌اند و دانش‌هایی را که به محوریت و موضوعیت قرآن، مستقلاً شکل گرفته‌اند، علوم قرآنی تلقی کرده‌اند.^۶

۳- «علوم قرآنی با عنایت به کارکرد دانش‌های آن و نگاه‌های فراهم آمده در این زمینه که از تعاریف ارتكازی پدید آورندگان آن‌ها حکایت دارد، از نظر ما عبارت است از: مجموعه‌ای از دانش‌های بیرونی قرآن که برای شناخت ماهیت، تحولات تاریخی، مبانی فهم و تفسیر و فعالیت‌های و مطالعات انجام شده درباره این کتاب به کار می‌آیند.»^۷

در هیچ یک از این تعریف‌ها، ملاکی برای علوم قرآنی بیان نشده است، تا با نشان دادن ملاک، گستره‌ی موضوعات بایسته در این دانش مشخص شود. اگر علوم قرآنی مقدمه‌ی فهم و برداشت از قرآن است، باید اصول فقه، ادبیات عرب و لغت‌شناسی در علوم قرآنی قرار گیرد!

برخی تعریف‌ها به روشنی «تاریخی» است و دانش را مجموعه تلاش‌های دیگران در گذر تاریخ می‌داند و معیاری فرا روی آیندگان قرار نمی‌دهد.

اگر «علوم قرآنی از عوارض ذاتی قرآن بحث می‌کند»، سنت علم اصول فقه از عوارض ذاتی قرآن به عنوان یکی از ادله‌ی چهارگانه استنباط سخن می‌گوید. جالب آنکه دانشور بنامی بر این باور است که

^۵ - ر.ک: زرکشی، البرهان، ۳۱/۱-۳۳.

^۶ - دیبازی بیدگلی، محمدتقی، درآمدی بر تاریخ علوم قرآنی و پیشینه، اهم منابع و سیر موضوعی نگارش‌ها، انتشارات دانشگاه قم، ۱۳۸۵، ص ۴-۵.

^۷ - نصیری، علی، فلسفه علوم قرآنی (فلسفه‌های مضاف، به کوشش عبدالحسین خسروپناه، ج ۱)، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۰.

گفتارهای «نزول قرآن از سوی خداوند، دلایل وحیانی بودن الفاظ قرآن، اعجاز قرآن، جمع قرآن و تحریف» از «مبادی صدوری قرآن کریم» و از «مبادی مختص تصدیقی علم اصول فقه» است و به طور کلی این گفتارها را از موضوعات دانش «فلسفه علم اصول فقه» می‌داند.^۸

در مقاله «فلسفه علوم قرآنی» که نویسنده آن تلاش کرده تعریفی جدید از علوم قرآنی بیان کند، جایگاه این دانش و نقش آن در علوم اسلامی نیز به فراموشی سپرده شده است. با آنکه پرروشن است در هر فلسفه علمی، ارتباط آن دانش با علوم دیگر بیان می‌شود.

تعریف این نویسنده نیز (تعریف سوم) نتوانسته بار سنگین بی‌انسجامی را از دوش علوم قرآنی بردارد. او از «ترابط یا تداخل بخشی از مباحث علوم قرآنی با سایر دانش‌های اسلامی» سخن رانده است.^۹ «تاریخ و سیره، حدیث، ادبیات، کلام، تفسیر، اصول و فقه» در علوم قرآنی منزل گزیده‌اند و تعریف نویسنده سبب نشده است تا گفتارهای این علوم در جای خود قرار گیرند و علوم قرآنی تنها از علوم قرآنی سخن گوید.

انگاره‌های گوناگون چند هویتی علوم قرآنی، این دانش را به سان کشکولی قرار داده است که کاوش در آن تنها به فریه شدن هر چه بیشتر می‌انجامد، بدون آنکه برای علوم اسلامی به ویژه فقه (در فرایند استنباط) کارایی داشته باشد.

سخن درباره ناکارایی علوم قرآنی در فرایند استنباط است. نمونه‌ای عینی می‌آورم تا روشن شود این دانش تا چه اندازه به کار فرایند استنباط می‌آید.

^۸ - هادوی تهرانی، مهدی، فلسفه علم اصول فقه، پژوهش‌های دینی، شماره اول، بهار ۱۳۸۴، ص ۷۰.

^۹ - نصیری، علی، فلسفه علوم قرآنی، ص ۱۷۵.

«در طریق استنباط از قرآن» مقاله‌ای است با قلم دکتر محمد کاظم شاکر^{۱۰} که نویسنده از پژوهشگران نام‌آشنای علوم قرآنی است. او ابتدا از «جایگاه قرآن در استنباط» و سپس از «جایگاه احادیث در فرایند استنباط از قرآن» یاد می‌کند. نویسنده در ادامه به بیان شرایط استنباط صحیح از قرآن می‌پردازد و دایره سخن را با این گفتار به پایان می‌رساند. این شرایط بدین ترتیب است:

۱- جامع‌نگری در خصوص موضوعات؛

۲- استنباط عصری از قرآن؛

۳- تفکیک مسائل فردی و اجتماعی؛

۴- رعایت اصول و فروع در استنباط؛

۵- تتبع کامل ادله؛

۶- کشف ملاکات احکام.

باید گفت: بیشتر این گفتارها در اصول فقه، فلسفه اصول فقه و فلسفه فقه جای گیرد. اما پرسش این است که آیا سهم علوم قرآنی در فرایند استنباط از قرآن در این نوشتار بیان شده است؟ می‌بینیم هیچ سخنی از علوم قرآن به میان نیامده و گویا نویسنده بر این باور است که علوم قرآنی هیچ نقشی در فرایند استنباط ندارد. [!] مگر نه اینست که قرآن اولین و عالی‌ترین منبع در فقه است و علوم قرآنی آمده تا وظیفه مهم «منبع‌شناسی» را بر دوش گیرد؟! اما افسوس که تلاش علوم قرآنی در منبع‌شناسی، نتوانسته دستمایه فقیهان در فرایند استنباط از قرآن قرار گیرد و این چشمه روان، راهی جدا از آبیاری درخت پرثمر فقه است و می‌رود تا راکد شود.

۱۰- شاکر، محمدکاظم، در طریق استنباط از قرآن، صحیفه مبین، شماره ۱۸.

برنتابیم، چرا که علوم قرآنی، علوم حدیث و علوم عقلی، باید در خدمت علوم اسلامی (فقه، کلام و اخلاق) باشند، و نیازهای علمی آنها را برآورده سازند و این، هیچ از ارزش «دانش‌های تأمینی» فرو نمی‌کاهد.

دو نویسنده دیگر در یک مقاله، تلاش نموده‌اند تا «نقش علوم قرآنی در استنباط و برداشت از آیات الاحکام» را نشان دهند.^{۱۱} تکاپوی این دو نویسنده، دقیقاً همان پرسشی است که نگارنده در پی پاسخ آن است. از این رو، این مقاله اهمیت می‌یابد. یکی از دو نویسنده مقاله «نقش علوم قرآنی در فقه القرآن» از پژوهشگران فرهیخته علوم قرآنی است و تسلط کاملی بر روش استنباط دارد. در ابتدای مقاله چنین آمده است:

«تردیدی نیست که پیدایش هر یک از محورهای علوم قرآنی مانند: تحریف، نسخ، اسباب نزول و غیره، ناشی از عوامل خاص بوده و تحقیق در آن مباحث، روشنگر ابهامات و گاه پرسش‌ها و اشکالات چندی است. اما آیا پژوهش در آن محورها و دستاوردهای آن در فقه القرآن نیز تأثیر و جایگاهی دارد یا نه؟

این سؤالی است که باید بدان پاسخ داد. نوشته حاضر کوشیده تا با مطرح کردن سه محور از محورهای علوم قرآن در حد مجال، به این سوال پاسخ دهد...»^{۱۲}

«تأثیر علم ناسخ و منسوخ در برداشت از آیات الاحکام، شناخت آیه‌های مکی و مدنی و نقش آن در فقه قرآنی، و نقش تناسب در فقه القرآن»، سه محوری هستند که تلاش شده است در پی پرداختن به

^{۱۱} - صدر، موسی و علوی، حسن، نقش علوم قرآنی در فقه القرآن، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۴، ص ۱۹۱.
^{۱۲} - همان.

آن، نقش علوم قرآنی در فرایند استنباط بیان شود. با بررسی این سه محور روشن می‌شود میزان کارایی علوم قرآنی در همین سه زمینه محدود به چه اندازه است.

در مقاله «نقش علوم قرآنی در فقه القرآن» آمده است:

«به وضوح می‌توان دریافت که نسخ در آیات الاحکام، یکی از مؤثرترین عوامل در استنباط و استخراج حکم است؛ زیرا فقیه همواره در پی حکمی است که هم اکنون حجت بوده و قابل عمل باشد و اما حکمی که به واسطه حکم دیگر از ارزش افتاده و دیگر اعتبار شرعی ندارد، نمی‌تواند مورد توجه او قرار گیرد.

بنابراین، نسخ حکم به عنوان یک پدیده در عالم تشریح، از نظر واقع و مقام ثبوت، تأثیر مستقیم در استنباط از آیات دارد، اما نکته مهم در این زمینه وجود نسخ است. آیا در موردی از احکام قرآنی نسخ واقع شده است؟»^{۱۳}

باید گفت تعریف نسخ و امکان آن، در دانش اصول فقه که از حجت سخن می‌گوید به شکل کاملی آمده است. (به عنوان نمونه بنگرید به : کفایة الاصول، ج ۱، ص ۲۲۴؛ بدایع الأفكار، ص ۴۱۲؛ اجود التقريرات، ص ۵۰۶؛ اصول الاستنباط، ص ۹۹؛ مناهج الوصول الی علم الاصول، ج ۲، ص ۷۹؛ اصول الفقه، ج ۳، ص ۵۱).

سخن گفتن در این باره در علوم قرآنی، تکرار گفته‌های پیشین در اصول فقه است. اما به نظر می‌رسد نویسندگان مقاله، مقام ثبوت نسخ را به اصول فقه و عرصه اثبات را به علوم قرآنی واگذار کرده‌اند؛ اصول فقه به امکان می‌پردازد و علوم قرآنی به وقوع.

^{۱۳} - همان، ص ۱۲۲.

در مقاله ابتدا به تعریف آیه الله خویی از نسخ پرداخته شده است که با این مبنا نسخ در عمل، نقشی در استنباط حکم از آیات نخواهد داشت. سپس این اندیشه به نقد کشیده شده و نسخ در آیات الاحکام، دست یافتنی دانسته شده است.

تلاش نویسندگان در این محور مقاله، ما را به این نکته می‌رساند که علوم قرآنی در پی نشان دادن «موارد نسخ» است و «رخ دادن» آن در آیات الاحکام را پی جویی می‌کند. اما این کار، تطبیقی بیش نیست. اگر در اصول فقه، نسخ به روشنی تعریف شده است، فقیه بر اساس تعریفی که در اصول فقه پذیرفته است، یا در آیات به دنبال نسخ می‌گردد و یا از اساس نسخ را به کناری می‌نهد.

بنابراین، «تطبیق موارد» بر مبنا، شایسته یک دانش (علوم قرآنی) نیست؛ فقیه خود، در فرایند استنباط بر اساس مبنای خویش در نسخ، دست به استنباط حکم حجت از آیات می‌زند؛ نتیجه آنکه تعریف و امکان نسخ در عالم ثبوت، در اصول فقه جای دارد و وقوع آن در عرصه اثبات، به دست فقیهان انجام می‌شود.

محور دوم، «شناخت آیه‌های مکی و مدنی و نقش آن در فقه قرآنی» است. در بخش «آثار مکی و مدنی بودن آیه‌ها» چنین آمده است:

«شناخت و تشخیص آیه‌های مکی و مدنی، در شناسایی مراحل دعوت پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله و سلم» و به دست آوردن خصوصیات روحی و اجتماعی مردم آن زمان و موانع مختلف فکری و اجتماعی موجود در مسیر دعوت، نقش بسزایی دارد، اما در کشف و استنباط احکام شرعی تأثیر چندانی ندارد؛ زیرا تنها موردی که به نظر می‌رسد مکی بودن و مدنی بودن آیه‌ها اثر داشته باشد، شناخت ناسخ از منسوخ در صورت تفاوت دو حکم قرآنی در یک موضوع است که در این صورت به‌طور طبیعی آیه مدنی ناسخ و آیه مکی منسوخ خواهد بود، اما آنچه مهم است، وجود چنین نسخی

در قرآن است. برخی از فقیهان معاصر مدعی‌اند که آیه‌هایی که ادعا شده است ناسخ برخی دیگر از آیه‌هاست، در حقیقت ناسخ نیستند، بلکه از قبیل عام و خاص یا مطلق و مقید یا عنوان‌های دیگری از این گونه‌اند و در این زمینه تنها آیه «نجوی» را می‌توان ناسخ آیه دیگر به شمار آورد... (این نظر به اختصار نقد می‌شود و سپس چنین می‌آید):

... این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که نسخ به معنی واقعی کلمه، بسیار محدود است و تنها در موارد اندکی قابل پذیرش است.

... به هر حال، آنچه در این زمینه اهمیت دارد، بررسی حجم آیات ناسخ و منسوخ در دوره مکه و مدینه است. مقایسه این دو بخش از آیات، بر این واقعیت تأکید می‌کند که نسخ در بین آیات مکی و مدنی بسیار ناچیز است و شاید یکی از علت‌های آن، این موضوع باشد که آیات مکی و مدنی کامل کننده دو بعد از زندگی بشر است... .

اگر نسخ زمینه نداشته باشد، قهراً مهم‌ترین اثر تشخیصی آیات مکی و مدنی از یکدیگر نیز از بین خواهد رفت و این بدان معنی است که با وجود آثار فرهنگی و معرفتی، این دو دسته آیات در دیگر ابعاد، در بعد استنباط احکام نقش چندانی برای آنها نمی‌توان قائل شد.^{۱۴}

با نگاه به آنچه نقل شد، در می‌یابیم که علوم قرآنی در این محور نیز ناکام است و تأثیری در فرایند استنباط ندارد.

چگونه است که مقاله به تأثیر علوم قرآنی در برداشت از آیات الاحکام می‌پردازد، اما خود محوری را انتخاب می‌کند و در پی آن می‌گوید این موضوع، در برداشت حکم از آیات کارایی ندارد؟!

^{۱۴} - همان، ص ۱۹۶-۱۹۹.

آخرین محور که مقاله‌ی نه برگی «نقش علوم قرآنی در فقه القرآن» را پایان می‌دهد، «نقش تناسب در فقه القرآن» است.

به تلاش نویسندگان در فرجامین محور، نگاهی می‌افکنیم:

«... نقش تناسب آیات در استنباط حکم شرعی از دو جهت در خور توجه است:

۱- از نظر درجه تأثیر در کشف حکم؛

۲- از نظر مکانیسم تأثیر.

از بعد نخست می‌توان گفت تأثیر تناسب آیات، چیزی در حد یک قرینه است و نه بیشتر؛...

و اما از زاویه دوم یعنی مکانیسم و چارچوب تأثیر گذاری، نمونه‌های بررسی شده در آیات الاحکام مشخص می‌کند که تأثیر تناسب از دو طریق صورت می‌گیرد؛ یکی تبیین و توضیح موضوع، و دیگر تعیین حدود و دایره تحمل و گستردگی حکم.

... به این ترتیب، با توجه به نمونه‌های یاد شده، می‌توان نتیجه گرفت که تناسب آیات یا به تعبیر دیگر ارتباط و پیوستگی منطقی و طبیعی چند آیه یا جمله که بعضی از مفسران از آن به سیاق تعبیر می‌کنند، نقش در خور توجهی در روشن ساختن موضوعات و احکام قرآنی دارد. البته چنانکه پیشتر نیز اشاره شد این تأثیر در حد یک قرینه و اماره است و از این روی، نمی‌توان در رویارویی با دلایل دیگر تنها بر روی آن تکیه کرد، اما در موارد مشکوک می‌تواند راهگشای فقیه باشد.^{۱۵}

محوری که ذکر شد، از مبحث «دلالت» در دانش اصول فقه فراتر نمی‌رود و جز از سیاق کلام و نیز از قرینه‌های متصل و منفصل سخن نمی‌گوید.

^{۱۵} - همان، ص ۲۰۰-۲۰۷.

بنابراین، مقاله یاد شده نتوانست بیانگر «نقش علوم قرآنی در فقه القرآن» باشد و این تکاپوی نارسای نویسندگان در مقاله، تأییدی بود بر این انگاره که علوم قرآنی در ازنای تاریخ، نتوانسته است نقش و کارایی خود را نسبت به فرایند استنباط روشن کند.

نتیجه گیری

۱- علوم قرآنی تعریف درستی از خود ارائه نداده است، تا در پس این روشن بخشی، ملاکی در دستان پژوهشگران قرار گیرد و مسائل علوم قرآنی از دیگر علوم به شکل منطقی جدا شود.

۲- درست نبودن برخی کوشش‌ها در تعریف که از ندادن ملاک و معیار سرچشمه می‌گیرد، سبب شده جایگاه علوم قرآنی در علوم اسلامی به ویژه فقه، نادیده انگاشته شود و نقش تأمینی این دانش تغییر یابد.

۳- برخی نگاشته‌ها به این اندیشه مهر تأیید می‌زند که علوم قرآنی - این دانش فربه ناکارا - هیچ کاربردی در فرایند استنباط و برداشت حکم از قرآن ندارد.

چه بسا هدف پرداختن به علوم قرآنی - به عنوان یک دانش میانی و در خدمت علوم اسلامی - از سوی دانشوران و پژوهشگران این دانش، از اساس به فراموشی سپرده شده است.

۴- وظیفه‌ی علوم قرآنی نسبت به علوم اسلامی (فقه، کلام و اخلاق) «منبع شناسی» به شمار می‌رود. این منبع شناسی باید در فرایند استنباط از آیات نمود پیدا کند. با وجود این، گفتارهای امروزین علوم قرآنی - که از بی انسجامی رنج می‌برد و در دیگر علوم پراکنده است - جوابگوی این نقش مهم نیست.

(به نظر نگارنده، علوم قرآنی بایستی افق جدیدی را پیش روی خویش ببیند و در آن مسیر گام بردارد که تلاش در جهت «روش‌های کشف نظریه‌های عمومی در قرآن» است. این وظیفه‌ی نو و پویا

می‌تواند تأثیر فراوانی در علوم اسلامی به ویژه در فرایند استنباط بگذارد و علوم قرآنی کارایی

چشمگیری از خود نشان دهد. این پیشنهاد را به گذرا رها کردم تا دستمایه‌ی نوشتار بعدی باشد.)

۵- کسانی که به دانش پر ارزش علوم قرآنی دل سپرده‌اند و در آن اندیشه می‌ورزند، باید قلم‌ها را به

سوی بیان جایگاه این دانش عالی و آلی در علوم اسلامی به ویژه فقه و کارایی آن در فرایند استنباط بگردانند.

به آن امید که در هندسه علوم اسلامی، هر علمی در جای خویش قرار گیرد و پژوهشگران در مقام

پردازش، به جایگاه آن دانش اهتمام ورزند.